

پسر کہکشان

۱۴

ری اورایان • ترجمہ امیرحسین میرزائیان



نابستان
و اردوی فضایی

تابستان و اردوی فضایی

ری اورایان

تصویرگر: کالین جک

ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان

مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان

صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی

لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۸/۸۴۲

چاپ اول: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۸۲-۶

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۰-۷

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

سرشناسه: اورایان، ری O'Ryan, Ray

عنوان و نام پدیدآور: تابستان و اردوی فضایی / ری اورایان؛
تصویرگر کالین جک؛ ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان.
مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص. / فروست؛ زاگ پسر کپکشان؛ ۱۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۸۲-۶

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۰-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Space camp, ۰۲۰۱۶

یادداشت: گروه سنی: ج. / موضوع: داستان‌های علمی

موجودات فرازمینی -- داستان

شناسه افزوده: جک، کالین، تصویرگر Jack, Colin

شناسه افزوده: میرزائیان، امیرحسین، مترجم، - ۱۳۶۴

رده بندی دیویی: ۸۱۲/۶ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۳۹۲۲۶

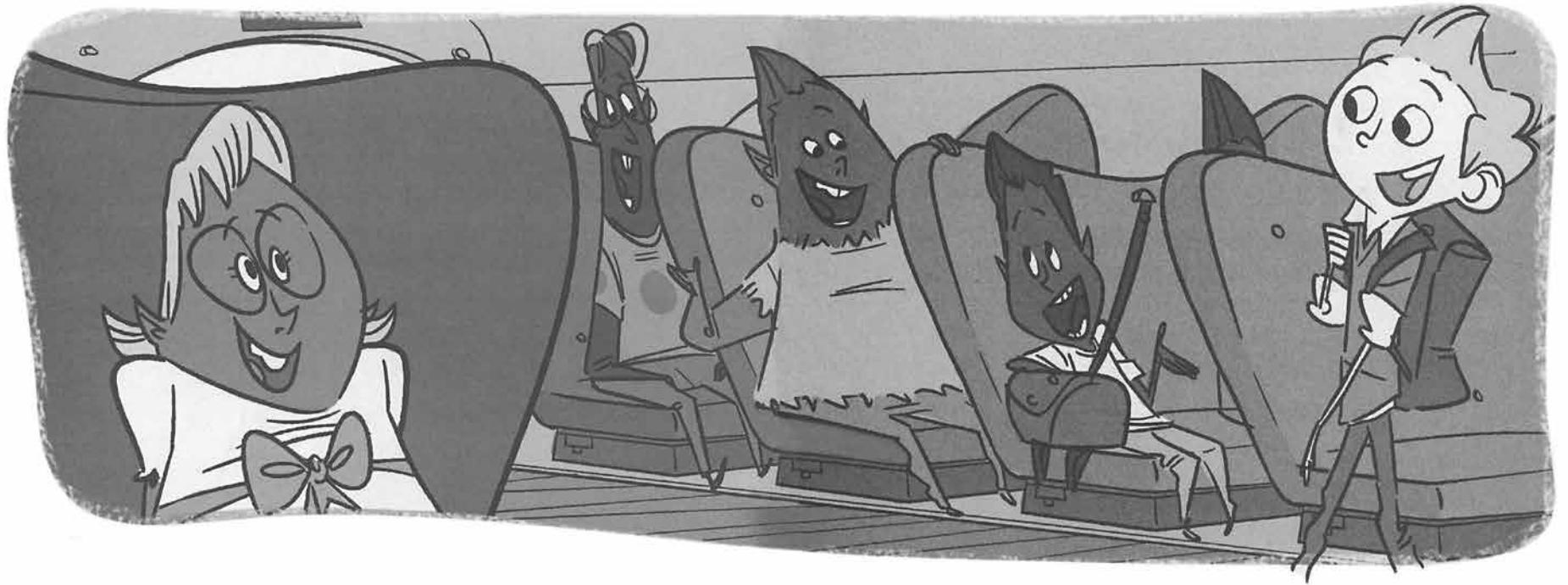
فهرست

- فصل یک: تعطیلات تابستان! ۵
- فصل ۲: چمدان‌ها را ببندید! ۱۷
- فصل ۳: سفر به سیلون ۳۳
- فصل ۴: به اردوی ستارگان خوش آمدید! ۴۷
- فصل ۵: کلبه‌ی بزرگ ۵۷
- فصل ۶: وقت بازی است! ۶۷
- فصل ۷: دردسرهای کلبه‌ی شماره‌ی شش ۸۱
- فصل ۸: چادر زدن در جنگل ۹۷
- فصل ۹: وقت شام است! ۱۰۷
- فصل ۱۰: رفقای فضایی! ۱۱۵

فصل ۱ تعطیلات تابستان!

زاک نلسون کنار بقیه‌ی دانش‌آموزان مدرسه‌ی اسپراکت منتظر اتوبوس سریع‌السير بود تا آن‌ها را به سالن ناهارخوری مدرسه ببرد. هوا خیلی خیلی گرم بود، اما نیش زاک تا بناگوش باز بود. نه گرما و نه هیچ چیز دیگری نمی‌توانست حال خوب آن روز زاک را خراب کند. آن روز، آخرین روز مدرسه قبل از شروع شدن تعطیلات تابستانی بود!





«من و خانواده‌ام برای تعطیلات به سیاره‌ی
سیسنوس می‌رویم. پدرم برایمان بلیت‌های
شهربازی آبنباتی سیسنوس گرفته است.»
سالی زربن، همکلاسی زاک، گفت: «ما به
سیاره‌ی آراکسی می‌رویم. تقریباً همه جای آن
سیاره را آب گرفته. قرار است تمام تابستان را
در سواحل آراکسی باشیم و شنا کنیم!»

بالاخره اتوبوس رسید و تمام دانش‌آموزان
سوار شدند.
زاک در حالی که به سمت عقب اتوبوس
می‌رفت تا جای همیشگی‌اش بنشیند، صدای
بچه‌ها را می‌شنید که در مورد برنامه‌های
تعطیلات تابستانشان با هم حرف می‌زدند.
ست استیونز، یکی از دوستان زاک، گفت:



وقتی زاک به عقب اتوبوس رسید، کنار دوستش، دریک تیلور نشست. از وقتی زاک با خانواده‌اش از کره‌ی زمین به سیاره‌ی نبولن اسباب‌کشی کرده بودند، دریک بهترین دوست او شده بود.

دریک پرسید: «خودت را برای اردوی ستارگان حاضر کرده‌ای؟»

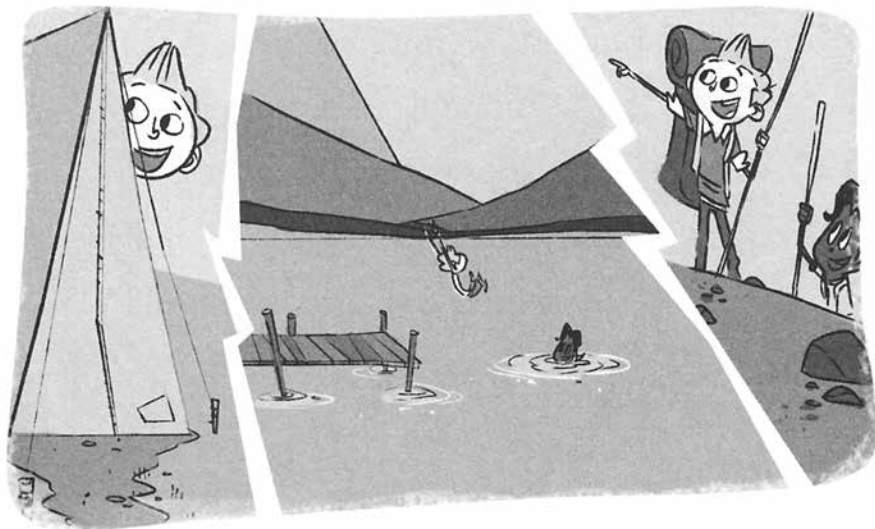
پسر دیگری گفت: «ما همین‌جا در سیاره‌ی نبولن می‌مانیم. اما عیبی ندارد، چون پدر و مادرم اجازه داده‌اند هر روز به شهر بازی استارکید بروم!»



زاک هم عاشق بازی‌های کامپیوتری استارکید بود. اگر خودش برنامه‌های خوبی برای تابستان نداشت، حتماً به این پسر حسودی‌اش می‌شد.

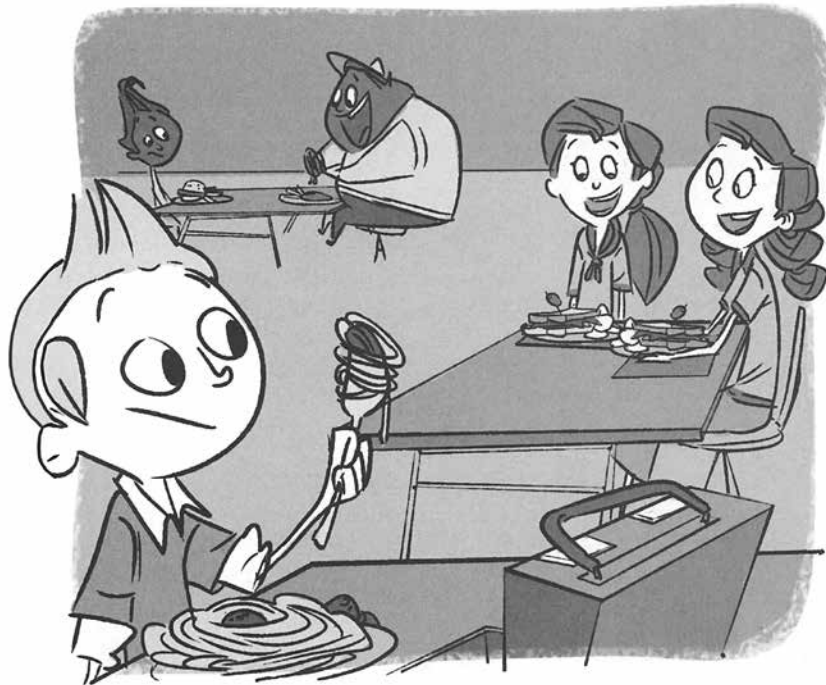
طبیعت‌گردی می‌کنیم، شنا می‌کنیم و چادر می‌زنیم. تازه، با بچه‌های سیاره‌های دیگر هم آشنا می‌شویم!»

زاک گفت: «بعد از اینکه برگشتیم، می‌توانم سیاره‌ی سیلون را هم به کلکسیون هولوگرامی سیاره‌هایی که به آن‌ها سفر کرده‌ام اضافه کنم! البته من هم خوش‌حالم که آنجا دوستان جدید پیدا می‌کنیم، اما بهترین قسمتش این است که در سیلون می‌توانیم تمام تابستان با هم باشیم!»



زاک گفت: «چه جور هم! بیشتر از این نمی‌توانم صبر کنم!»

قرار بود آن‌ها به سیاره‌ی جنگلی سیلون بروند. سیلون بهترین سیاره برای اردوهای فضایی در طبیعت بود. تمام این سیاره را جنگل‌هایی با انواع و اقسام درختان پوشانده بودند. دریک با هیجان گفت: «ما هر روز



زاک سرش را تکان داد. او چنگالش را میان خوراک اسپاگتی پیچ‌و‌پیچ فضایی چرخاند و گفت: «من هم همین‌طور. من که اصلاً جمع کردنم وسائل را شروع هم نکرده‌ام.»
خواهرهای دوقلوی زاک، شارلوت و کتی، پشت میزی کنار میز آن‌ها نشسته بودند.
شارلوت گفت: «شما پسرها...»

دریک هم گفت: «ای پی واوا! دوتایی خیلی خوش می‌گذرد!»

اتوبوس به ناهارخوری مدرسه رسید. چند دقیقه بعد، زاک و دریک کنار هم نشسته بودند و ناهارشان را می‌خوردند.

دریک گفت: «من کمی دلشوره دارم... آخر هنوز تمام وسائل را برای سفر جمع نکرده‌ام.»
و بعد گاز بزرگی به ساندویچش زد.



بالاخره صدای زنگ آخر

مدرسه بلند شد.

معلم کلاس زاک، خانم رادولف، با

ذوق و شوق گفت: «از شما بچه‌ها

برای اینکه سال تحصیلی‌مان به این

خوبی گذشت ممنونم. امیدوارم تعطیلات

خوش بگذرد! مراقب خودتان باشید!»

پسرها از جایشان پریدند و از کلاس

بیرون دویدند.

زاک به دریک گفت: «وقتی

به خانه رسیدم، بهت تلفن

می‌زنم!» بعد با عجله سوار

اتوبوس سریع‌السير

اسپراکت شد تا

به خانه برسد و

وسائل سفرش را جمع

کند. تابستان رسیده بود!



کتی ادامه داد: «... چقدر تنبلید، ما که...»

... قرار است به اردوی شادی در...

... سیاره‌ی گیلی برویم و تمام تابستان

را با موسیقی بگذرانیم...

... چند روز است که وسائلمان را

جمع کرده‌ایم!

شارلوت و کتی همیشه جمله‌های

همدیگر را تمام می‌کردند و این‌طوری

حرف می‌زدند. زاک سرش را تکان داد. او

خواهرهایش را دوست داشت، اما گاهی

آن‌ها خیلی حرصش را درمی‌آوردند. زاک

با خودش فکر کرد: یک شب هم برای

جمع کردن وسائل سفر کافیست، تازه،

یک عالم وقت هم اضافه می‌ماند!

بقیه‌ی آن روز به کندی

گذاشت. انگار ساعت‌ها

کش می‌آمدند، تا اینکه